

زگیل لیلی!

بحثی پیرامون ضرورت اختلاط جنسیتی

جامعه نابسامان به جامعه ای اطلاق می شود که مناسبات فردی و اجتماعی در چنین جامعه ای بر مدار صواب نچرخیده و بالتبع شهروند در چنین جامعه ای برخوردار از شخصیت اجتماعی سالمی نیست.

رشد گسترده بزه های اجتماعی، آمار فزاینده طلاق، جوانانی با تیک های عصبی، تنوع و تعدد بیماری های روانی و رفتارهای روان نژندانه شاخص های متعدد از مشخصات یک جامعه نابسامان را عهده داری می کند.

جوامع نابسامان را می توان در عداد جوامعی محسوب کرد که برخلاف جوامع بسامان رفتارهای فردی و اجتماعی شهروندانش آکنده به پرخاشگری توام با ضعف اعتماد بنفس است.

یکی از دلائل پرخاشگری و ستیزه جوئی فردی و اجتماعی در کنار ضعف اعتماد بنفس در جوامع نابسامان را می توان اختصاص به خرده فرهنگی داد که فرد ستیزنده یا جامعه ستیهنده و پرخاشگر ذیل آن خرده فرهنگ بشدت از ناحیه کمبود منابع تنانگی و یا به تعبیر بهتر «زیادبود» موانع موجود بر سر راه تمتع تنانگی و حظ جنسیتی مبتلا به محزونی و رنجوری روحی و شخصیتی می باشند.

قدرمسلم عوامل دیگری نیز می تواند کنار عوامل فوق در تعمیق روحیات پرخاشگرانه توام با ضعف اعتماد بنفس نزد مبتلایان نقش آفرینی و شتاب دهنده داشته باشند اما کمبود منابع اروتیک – Erotic و یا به تعبیری دیگر «زیادبود موانع التذاذ جنسی» برخوردار از محوریت در مقام علت های موجهه و مُعده و مُبقیه و مُشده در برآمد چنان بدآیندی است.

به عبارت دیگر ناتوانی های جنسی یا نامحالگی های سکسی می تواند علت موجهه ای باشد برای ستیهندگی شخصیتی «فرد مبتلا به» هم چنان که همان کمبود می تواند علت مُعده یا بسترساز برای ترویج روحیات پرخاشگرانه نزد مبتلایان شود در عین حالی که از ظرفیت بقا دهنده

(مُبقیه) و شدت دهندگی (مشدده) رفتار و گفتار ستیزه جویانه نزد ناکامان جنسی نیز برخوردار باشد.

این نکته نیز لازم به توجه و تأنی است که مراد از کامیابی جنسی یا حظ سکشوال منحصر به یک هم آغوشی نیم ساعته مختوم به ارگاسم یا انزال نزد طرفین یک هم آغوشی نیست و سطحی از معاشقه و معانقه را شامل می شود که از فرآیند یارگزینی تا ناز دلبر و مجاهدت دلداده و به کار بستن هزار و یک ترفند برای کسب نظر لطف و توجه و پسند دلبر برخوردار است.

فرآیندی که در آن «پروسه بازی» نزد بازیگران از «فرجام بازی» شیرین تر است.

فهم یک دختر خانم و آقا پسر تازه بالغ از «سکس و معاشقه» فهمی رُمانتیک و عاشقانه است. کمال و نقطه اوج این بازی برای چنان جوانان و نوجوانانی آفات و لحظاتی است که بتوانند فرجام تمام شیطنت ها و بازیگوشی ها و ملامت کشی ها و نازکشی ها و رنجوری ها و خیابان گردی ها و نامه نگاری های شان را مبتهجانانه با پاسخ مثبت دلدارش آن گونه فریاد کند که: مژده بده، مژده بده، یار پسندید مرا!

ذات این بازیگوشی جوانانه از آنجا بر فرجام آن ارجحیت دارد که از بطن آن حس اعتماد بنفسی نزد جوان می جوشد که ارزشی بیش از تصاحب یار را دارد. دلداده در این بازی قبل از تصاحب معشوق بدنبال اثبات صلاحیت و شانیت و توان و شایستگی و بایستگی و کفایت و قابلیت خود در تصاحب دل محبوب و اقبال معشوق اش است. همچنان که همه حظ «دلبر» نیز طی تمام دوران نازکشی و حسرت کشی و منت کشی ناظر بر عشوهِ گری و کرشمه گری و غمازی و ناز فروشی اش نزد دلداده مجنونش است. (۱)

پیش تر در مقاله «زندگی، زن و دیگر هیچ» داعشیزم متظاهر به دین و تباینش با سادیسم ناشی از محرومیت های جنسی را در نقطه مقابل جامعه بسامانی قرار داده بودم که اخلاق محور و نورمال و برخوردار از مناسبات متعارف و متعادل بین الانسانی است.

جوامع به احتساب شاکله دو جنسیتی مردانه - زنانه اش باید بر مناسبات ذاتی و در عین حال مدیریت شده و اخلاقی و متعادل بین این دو جنسیت استوار باشد و در غیر این حالت، برآیند هر گونه خدشه به چنین تعادلی منجر به جامعه ای نابسامان خواهد بود.

جامعه مردانه همان قدر عبوس و غیر اخلاقی و نابسامان است که جامعه سکس سالار و عشرت تبار با سویه های ظالمانه و آپارتایدی که طی آن بستر عیاشی بصورت ناهمگون نزد شهروندان توزیع شده است.

پرخاشگری بدیهی ترین برآیند در چنین جوامعی است.

تبار شناسی رفتارهای پرخاشگرانه موید ذاتی و تبعی بودن جوامع ناهمگون از حیث تعادل جنسیتی است.

جامعه ایده آل جامعه ای اخلاقی است با مختصات مسئولیت پذیری دنیوی شهروند در کنار اخرویت باوری و برسمیت شناختن تنانگی بهداشتی با لحاظ مدیریت و کنترل متعادل غرائز. (۲)

پرخاشگری های مشهود نزد کسر معناداری از جوانان ایرانی در کنار شخصیت های ضعیف النفس و بی ارادگی و نبود اعتماد بنفس نزد همین اقشار بدیهی ترین بازتاب از نابسامانی جامعه ای است که با مفصل بندی ها جنسیتی و عایق گذاری های نالازم بین جنس های مخالف موجبات وهم اندیشی طرفین از جنس مخالف را دامن زده است.

درد امروز جامعه ایران فاصله گذاری ها و اختلاط هراسی های نالازم بین جنس های مخالف در سطح جامعه است.

برخلاف نگاه مسلط و حاکم و ناظر بر جداسازی های جنسیتی در دانشگاه ها حاکمان و پایوران حکومت در ایران باید این طرافت را در سنت ملکداری خود لحاظ کنند که دانشگاه صرفاً محل درس خواندن نیست. کما اینکه تمامی سطوح تدریس از ابتدائی تا دبیرستان نیز صرفاً منحصر به دانش افزائی محصلان نبوده و در کنار تحصیل، محصلین و دانشجویان می توانند و می بایست از طریق اختلاط جنسیتی در روند جامعه پذیری قرار گرفته تا از این طریق شخصیت اجتماعی شان تکوین یافته و بدین طریق مهیای ورود به جامعه و توانای پذیرش نقش ها و مسئولیت های فردی و اجتماعی شان شوند.

اختلاط یا عدم اختلاط دختران و پسران در محافل عمومی و تحصیلی امری است که بصورت مستقیم می تواند منشا و مبنای سلامت اخلاقی یا پرخاشگری های رفتاری و اختلالات شخصیتی نزد مبتلایان را عهده داری کند.

پایوران جمهوری اسلامی گریزی از این واقعیت نمی توانند داشته باشند که محصول سیاست های تنزه طلبانه و پارسا کیشی های آمرانه

حکومتی از طریق این عایق بندی ها جنسیتی منجر به بیرون از قواره و اندازه شدن فهم و شناخت جنسی کثیری از دختران و پسران از یکدیگر شده است.

دانشگاه صرفاً محل تحصیل نیست و در کنار تحصیل مکانی بهداشتی برای جامعه پذیری جوانانی است که تا پیش از این از خانه تا دبستان و پسا دبستان و دبیرستان جز هم جنسان با هیچ جنس مخالف بیرون از خانه ای مکالمه و مفاهمه و مناسبت نداشته اند. تالی فاسد چنین مفصل بندی های ضخیم جنسیتی منجر به آن شده که عموم آقایان و به همان نسبت کثیری از نسوان، ناتوان از آن بمانند تا بتوانند با جنس مخالف یک رابطه عاطفی سالم و بهداشتی برقرار کنند و بالتبع چنین جوانانی در چنان ایزولاسیونی مبتلا به کلافگی و لاقیدی و عدم تعهد و دلبستگی به جامعه و نظم اجتماعی جامعه مبتلا به اش شده و نظام و نظم موجود را قبل از آنکه آسایشگاه خود ببیند اسارتگاه خود فهم می کند.

سروده «دیوار سنگی» اثر «اردلان سرفراز» که با اجرای هنرمندانه «فائقه آتشین» در سال ۴۹ در حافظه تاریخی ایرانیان ثبت شد یک همزاد پنداری و حدیث نفس با وثاقتی از چنین جوانان محزون و روان نژندی را تصویر سازی می کند که همه ناکامی های جنسیتی و سهم مضایقه شده خود از مناسبات عاشقانه شان با جنس مخالف را بدین طریق مرثیه سرائی می کنند.

<https://www.youtube.com/watch?v=iGVWimlLd1c>

توی یک دیوار سنگی/دوتا پنجره اسیرن/دوتا خسته دوتا تنها/یکیشون
تو یکیشون من

دیوار از سنگ سیاهه/سنگ سرد و سخت خارا/زده قفل بی صدائی/به لبای
بسته ی ما

نمیتونیم که بجنبیم/زیر سنگینی دیوار/همه ی عشق من و تو/قصه است
قصه ی دیوار

همیشه فاصله بوده/بین دستای من و تو/با همین تلخی گذشته/شب و
روزی من و تو

راه دوری بین ما نیست/اما باز اینم زیاده/تنها پیوند من و تو/دست

مهربونه باده

ما باید اسیر بمونیم/زنده هستیم تا اسیریم/واسه ما رهائی مرگه/تا
رها بشیم میمیریم

کاشکی این دیوار خراب شه/من و تو با هم بمیریم/توی یک دنیای
دیگه/دستای همو بگیریم

شاید اونجا توی دلها/درد بیزاری نباشه/میون پنجره هاشون/دیگه
دیواری نباشه

تالی فاسد عایق بندی ها نالازم و ضخیم جنسیتی علی رغم حسن نیت
واضعان و حافظانش منجر به تابو شدن (Taboo) امر سکس و معاشقه و
رشد غیر طبیعی توقعات جنسیتی نزد چنین جوانانی شده تا جایی که
جامعه را برخورداری از حجم بالایی از جوانان ضعیف النفسی می کند که
غالباً دچار تیک های عصبی و بیماری های جنسیتی از اعداد
«تماشاگری جنسی» یا Scopophilia و «خود نمایی جنسی» یا
Exhibitionism و «خود ارضائی جنسی» یا Masturbation شده اند.

بدین اعتبار بدحجابی های مشهود در سطح شهر دیگر قبل از آنکه جلوه
گری زنانه باشد مبدل به نوعی «خودنمایی جنسی» نسوان شده
(Exhibitionism) هم چنانکه نظربازی های جوانانه و هوس بازانه
ذکور در سطح شهر اینک به «تماشاگری جنسی» (Scopophilia) مبدل
شده است.

محصول این مفصل گذاری های سختگیرانه، ماکروسکوپیک شدن
(Macroscopic) و فهم کلان نمایانه از امر سکس و بیرون از قواره و
اندازه شدن فهم و شناخت جنسی دختران و پسران از یکدیگر است. همین
انفکاکات تا آن اندازه استعداد دارد تا تصور مبتلایان را از جنس
مخالف و تنوره شهوت نزد ایشان را به آتش افراط کشانده و فهم شان
از جنس مخالف را آغشته به انبوهی از توهمات و تخیلات غیر واقعی و
انفجاری کند.

بی جهت هم نیست چنین جوانانی علی رغم زیستمان ذیل یک نظام آموزشی
پاستوریزه و گلخانه ای در فردای ورود به جامعه و مواجهه با جنس
مخالف با نخستین لبخند جنس مخالف، تا بُن دندان عاشق می شوند و
دختر خانمی که تا دیروز تنها مخاطبش در جنس مخالف پدر و برادرش

بوده اینک با این توهم که این جوان تازه وارد به حریم جنسیتی اش همان شاهزاده افسانه ای است که با اسب سپیدش برای سعادت مندی و خوشبختی وی آمده و آقا پسری هم که تا دیروز تنها مخاطبش در جنس مخالف مادر و خواهرانش بوده اینک با توهم آنکه این فرخنده روی همان سیندرلای افسانه ای است که سالها چشم انتظاریش را برای خوشبختی و سعادت مندی دو جانبه در کلبه سعادت و درویشی پر مفاهمه شان لحظه شماری می کرده، وهم اندیشانه به استقبال یکدیگر می روند.

توهمی که منجر به یک ازدواج زود رس و هیجان زده می شود تا در فردای سرد شدن طبیعی و محتوم چنان هیجانات و احساسات آماسیده ای، آن ازدواج شتابزده به همان سرعت نیز منجر به طلاق بهت زده شود!

آمار بالای طلاق و مناسبات سرد نزد قشر وسیعی از این نو متاهلین واقعیتی تلخ از تراکم و انباشت تصورات غیر واقعی جوانان از جنس مخالف را نشانه گذاری می کند که در فردای ازدواج و بعد از دو بار هم خوابگی و فرو نشاندن عطش شهوت، طرفین را به صرافت «داش فرمان داش فرمان که می گفتن همین بود؟» انداخته در حالی که یک یا دو فرزند بلا تقصیر را نیز قباله این ازدواج متوهمانه و مبتهجانانه شان کرده اند.

جوانانی متوهم که در اولین بزنگاه عاشق یکدیگر شده و چیزی جز >ُسن و کمال و جمال در سیمای یار و قد رعنا ی دلدار نمی بینند و در فردای خوابیدن آن عطش سرکش و تحریک شده و بعد از چند بستر هم خوابگی و عادی و یکنواخت شدن آن لذائذ و تمتعات جنسی تازه متوجه می شوند آن لیلی مزبور و آن مجنون محبوب چندان آش دهان سوزی نیز نبوده!

حکایت ایشان حکایت عاشق سرگشته مولانا در فیه مافیه است که به عشق دیدن معشوق هر شب دریائی را می نوردید و سحرگاه باز می گشت و طوفان و تلاطم و امواج خروشان دریا مانع از شوق وصال یارش نبود رغم ملامت دوستان و توصیه به اعراضش از بلایای طوفان بی وقعانه وصال معشوق را مرجح بر مصائب راه می گمارد تا آنگاه که شبی مانند تمامی شبهای قبل از دریا گذشت و به معشوق رسید با رویت جمال یار متعجبانه پرسید:

چرا چنین خالی در چهره خود داری؟
معشوقه نیز گفت: این خال از روز اول در چهره من بوده و من در

عجبم که تو چگونه تاکنون متوجه نشدی.
عاشق گفت: خیر، من هرگز متوجه نشده بودم و گویی هرگز آن را ندیده بودم.

لحظه‌ای دیگر جوان عاشق باز هم با تعجب پرسید: چه شده که گوشه صورت ات جای خراش و جراحت است؟

و معشوقه گفت: این جراحت از روز اول آشنایی من با تو در چهره‌ام وجود داشت و مربوط به دوران کودکی است و من در تعجبم که تو چطور تاکنون متوجه نشدی.

جوان عاشق می‌گوید: خیر، من هرگز متوجه نشده بودم و گویی هرگز آن جراحت را ندیده بودم.

لحظه‌ای بعد جوان عاشق باز پرسید: چه بر سر دندان پیشین تو آمده؟ گویی شکسته است.

معشوقه نیز جواب داد: شکستگی دندان پیشین من اتفاقی است که در دوران کودکی‌ام رخ داده و از روز اول آشنایی ما بوده و من نمی‌دانم چرا متوجه نشده بودی.

جوان عاشق باز هم همان پاسخ را می‌دهد القصه تا سحر نزد یکدیگر معاشقه می‌کنند و در لحظه عزیمت و خدا حافظی معشوقاش اندارش می‌دهد که: این بار باز نگرد، دریا بسیار پر تلاطم و طوفانی است.

جوان عاشق با لبخندی می‌گوید: دریا از این خروشان‌تر بوده و من آمده‌ام، این تلاطم‌ها نمی‌تواند مانع من شود.

معشوقه نیز می‌گوید: آن زمان که دریا طوفانی بود و می‌آمدی، عاشق بودی و این عشق نمی‌گذاشت هیچ اتفاقی برای تو بیافتد اما دیشب بخاطر هوس آمدی، به همین خاطر تمام بدی‌ها و ایرادات من را دیدی و از تو می‌خواهم برنگردی چرا که در دریا غرق می‌شوی!

جوان عاشق قبول نکرد و باز می‌گردد و در دریا غرق می‌شود. (۳)

اظهارات حجت اسلام سید حمید روحانی بمناسبت روز دانشجو در آذر ماه ۹۵ مصداقی از فهم کثرت‌بانه قائلان به مفصل بندی های نالازم جنسیتی بین زنان و مردان است. مشارالیه در مقام انذار و از باب اذعان بر ناپاکی و ناراستی سنت مملکداری در رژیم پهلوی در سخنرانی خود بر سبیل ملامت می‌فرمایند:

وقتی به تیمسار نصیری رئیس سازمان امنیت ایران گزارش می‌رسد که در دانشگاه امیرکبیر اعتصاب و تظاهرات است و دائم اغتشاش می‌کنند، او با کمال وقاحت زیر این گزارش نوشت در این دانشگاه دختر نیست و اگر کم است، دختران زیادی در این دانشگاه سوق دهید تا دانشجویان به فکر تظاهرات نیفتند.

هر چند حجت الاسلام روحانی ظاهرا با ذکر این روایت کوشیده تا صادقانه و با حسن نیت در مقام اثبات بی صلاحیتی و فساد اخلاقی منصب داران حکومت پهلوی برآید و رغم اذعان بر مفسد بودن ریاست وقت ساواک در رژیم پهلوی اما از منظر آنتولوژیک امریه مزبور خالی از حزم نیز نبوده و به عبارتی دیگر نمی توان این واقعیت را نادیده انگاشت که محیط های کاملا مردانه آکنده از رفتار و گفتار هیستریک و پرخاشگرانه است تا جایی که بخشی از رفتارهای بظاهر انقلابی در مراکزی نظیر پلی تکنیک تهران (امیرکبیر) و صنعتی آریامهر (شریف) در دوران پهلوی را می توان قبل از ریشه داری در یک شعور انقلابی، برخوردار از آبشخوری شورمندان و یارجویان و پرخاشگرانه و هیستریک موجود در فضاهای مردانه، محسوب کرد.

چیزی با اندکی تسامح در عداد ادعای «آرتور کستلر» که: همه دختران انقلابی را سیندرلاهای محسوب می کرد که در هیچ مجلس رقصی از ایشان دعوت به عمل نیامده!

چیزی که پیش تر در مقاله «از مجید سوزوکی تا اکبر گنجی» از آن بدان شکل یاد کردم که:

بخش قابل توجهی از بهجت های سیاسی دانشجویان در ایران را در آرمانی ترین سطح می توان قرینه رویکرد «ماریوس» در نوول بینوایان ویکتور هوگو تلقی کرد که ورای مبارزات بظاهر سیاسی خود در جستجوی «کوزت» افسانه ای خویش اند. (۴)

هر چند ویکتور هوگو به فراست و هنرمندی تن دادن ماریوس «جوان انقلابی کوچه پس کوچه های فقیر نشین پاریس» به ازدواجی آریستوکراتیک با کوزت افسانه ای اش به بهای فراموشی همه مبارزاتش علیه همان نظام ناعادلانه و اشرافی را فرجام طبیعی پرخاشگری جوانان عاشق پیشه با نقاب انقلابیگری توصیف کرد اما نمی توان کتمان کرد که حد فاصل پرخاشگری شورمندان با انقلابیگری شعورمندان معطوف به عنصر عقلانیت است. (۵)

بر این منوال و برخلاف باورداشت افرادی نظیر حجت الاسلام روحانی گریزی از این واقعیت نمی توان داشت که محیط های اجتماعی با اختلاط جنسیتی بهداشتی بدلیل حضور بانوان تا آن اندازه تلطیف خواهد شد تا مناسبات جنسیتی را در بستری از تعادل قرار دهد و بدان اقتفا رفتار و گفتار حاکم بر چنان اختلاط های بهداشتی را نیز غیر هیستریک و متعارف کند.

در این میان و برخلاف باور داشت آنهایی که با پیشنهاد مُتعه بر این باورند که از این طریق می توان موجبات انبساط خاطر جنسی و مهار لهیب شهوت نزد جوانان را فراهم آورند باید اذعان داشت چنین باورمندانی از درک الفبای چیستی و کارکرد تعامل دو جانبه در مناسبات عاشقانه بین جوانان عاجزند.

اگر ودیعه ای برای مهار و مدیریت شهوت در راهکار متعه معنا شده است در ایران تجربه نشان داد بر خلاف انتظار قبل از جوانان این موهبت مورد اقبال مردان متاهلی قرار گرفت که در سودای بیشینه خواهی مُرادشان را با «صیغه درمانی» حاصل کردند!

رویکردها و راهکارهای این چینی هر اندازه متکی بر >سن نیت و خیراندیشی و مصلحت خواهی مسئولین نسبت به جوانان باشد لیکن بدلیل کم توجهی به جنس و ذات مطالبات غریزی و مقتضای سن جوانان محکوم به شکست است.

تجربه به قوت نشان داده متقاضیان ازدواج موقت در ایران بعضاً عاقله مردان متاهلی هستند که از این سنت دینی صرفاً کامجویی و ارضای جنسی را می طلبند در حالی که جنس و نوع نیاز جوانان و نوجوانان به جنس مخالف به اقتضای مختصات نوبالغی شان انحصار به شهوت ندارد.

نسل جوان در شبابی عاشقانه خود و به اقتضای سن خود، خویشتن را اسیر بازی و در کانون فضائی می انگارد گوئی زمین و کائنات زیر پاهای ایشان می لرزد و جهان در تصاحب و تعلق ایشان است و خود را در کانون خلقت جهان می بینند و جز خود هیچکس را در این جهان نه می بینند و نه برسمیت می شناسند.

هر چند به تعبیر رندانه چینی ها: جوانان فکر می کنند پیرها چیزی نمی دانند و پیرها می دانند جوانان چیزی نمی دانند! علی رغم این بر دولتمردان ایران فرض است تا این بازی جوانانه را برسمیت شناخته و در مسیرهایی بهداشتی مدیریت اش کنند.

می توان این بازی را برسمیت شناخت و بر توهّم جوانان از خود و دنیای رُمانتیک مقتضای سن شان ناخن نکشید در عین حالی که می توان قاعده این بازی را بمنظور بهداشتی نگاه داشتن مناسبات جنسیتی جوانان بر اساس هنجارها و ارزش های بومی تعریف و نهادینه کرد.

-
- ۱- مقاله [غم شیرین](#)
 - ۲- [زندگی، زن و دیگر هیچ](#)
 - ۳- مولانا و پلورالیسم - درس های دکتر عبدالکریم سروش :
 - ۴- [از مجید سوزوکی تا اکبر گنجی](#)
 - ۵- [از عسگر گاریچی تا سعید عسگر](#)
 - مقاله [سکس و دانشگاه](#)